میلاد جلیل‌زاده
روزنامه‌نگار

سینمای آمریکا یکی از نمادهای اصلی این کشور است که به‌رغم ژست‌های منتقدانه‌اش هیچ‌گاه حتی در پس‌زمینه هیچ‌کدام از آثار، یک‌سری مسائل و مضامین ماهوی این کشور را زیر سوال نمی‌برد. فیلم‌هایی که راجع‌به انتخابات، از انتخابات شهردار و فرماندار شهر و روستا گرفته تا انتخابات ریاست‌جمهوری در آمریکا ساخته می‌شوند هم از این قاعده پیروی می‌کنند. دموکراسی آمریکایی بزرگ‌ترین شعار این کشور است و حتی صدور آن یکی از بهانه‌های آمریکا برای لشکرکشی به اقصی نقاط دنیاست. چیزی که از اصول آمریکا باشد، نباید به‌طور اصولی و اساسی در سینمای این کشور زیر سوال برود. پس در تمام صدها فیلمی که آنها راجع‌به انتخابات خودشان ساخته‌اند، دنبال طرح این سوالات ساده، در حد یک دیالوگ هم نباید بود که مثلا چرا در آمریکا کسی اگر میلیونر نباشد و خارج از قالب دو حزب جمهوری‌خواه و دموکرات فعالیت کند، نخواهد توانست به کاخ سفید برود؟ چرا اکثر روسای جمهور آمریکا رای نصف به‌علاوه یک را کسب نمی‌کنند و حتی تا به حال پنج مورد داشته‌ایم که کسی از رقیبش کمتر رای آورده ولی رئیس‌جمهور شده؟ چرا به کسی که او را درست یا غلط مجرم دانسته‌اند و سوءسابقه دارد، حق رای داده نمی‌شود؟ کسی از این سوالات اساسی نمی‌پرسد اما تا بخواهیم سوالات حاشیه‌ای و پر سر و صدا مطرح می‌شوند که باعث شده به نظر برسد سینمای آمریکا آیینه خودانتقادی این کشور است. در فیلم‌هایی که به انتخابات آمریکا پرداخته‌اند، حتی آنها که این صحنه را یک سیرک سرکاری می‌دانند، فریب خوردن افکار عمومی توسط یک فرد است که مطرح می‌شود اما معیوب بودن ساختار دموکراسی آمریکا که باعث شده مثلا تا به حال پنج نفر با اینکه رای کمتری از رقیب‌شان داشته باشند ولی رئیس‌جمهور آمریکا شوند، هیچ‌گاه به چالش کشیده نمی‌شود. مروری گذرا به تاریخچه برخورد سینمای آمریکا با موضوع انتخابات در این کشور نشان می‌دهد گفتمان غالب بین سینماگران آمریکایی، گفتمان دموکرات‌هاست نه جمهوری‌خواهان. بسته به اینکه بحث راجع‌به انتخابات در آمریکا را از کدام زاویه مطرح کنیم، نام فیلم‌های متعددی به میان خواهد آمد و تقسیم‌بندی‌های جوراجوری را می‌شود از دوره‌ها انجام داد؛ اما اگر دنبال کلی‌ترین و غالب‌ترین نگاه سینمای آمریکا به مکانیسم انتخابات و رقابت‌های جناحی در این کشور باشیم، دوره‌های مختلف آن پس از سینمای صامت را می‌توان به ترتیبی که در ادامه می‌آید، دسته‌بندی کرد و بعضی از فیلم‌ها را به‌عنوان نمونه آورد. درحقیقت همان‌قدر که خود مقوله انتخابات در آمریکا نوبتی و کلیشه‌ای است، نگاه سینماگران این کشور به آن هم طی ۱۰۰ سال اخیر یکنواخت بوده است.

دوره افسردگی بزرگ آمریکا؛ نگاه به انتخابات به‌مثابه یک سیرک

در خفقان افسردگی بزرگ آمریکا، برادران فلیشر این کارتون یک حلقه‌ای را منتشر کردند که در آن یک آوازخوان با لقب بتی، قول عجیبی به رای‌دهندگان می‌دهد و می‌گوید: «من وقتی رئیس‌جمهور بشوم، بوسه بزرگی به شما شهروندان خواهم داد!» این درحالی است که رقیب بتی، که نام او آقای هیچ‌کس است، کاهش مالیات و حفاظت از شهروندان را به‌عنوان شعارهای اصلی‌اش ارائه می‌دهد. کم‌کم آهنگ مبارزات انتخاباتی بتی به یک توهم سوررئال از اتومبیل‌هایی که از بلوک‌های آپارتمانی بالا می‌روند و یک چتر غول‌پیکر برای محافظت از آمریکا در برابر باران و موارد دیگر تبدیل می‌شود. اما مهم‌تر از همه برای شهروندانی که تحت قانون Volstead (ممنوعیت مصرف مشروبات الکلی در آمریکا) زندگی می‌کنند، یک لیوان بزرگ آبجو است. البته سازندگان فیلم نمی‌دانستند که سال بعد قرار است این قانون لغو شود. فلیشرها این فیلم را ۱۲ سال پس از اعطای حق رأی به زنان آمریکایی و در آستانه آن دوره از انتخابات ریاست‌جمهوری ایالات‌متحده ساختند که به شکست قاطع هربرت هوور، رئیس‌جمهور جمهوری‌خواه وقت، توسط فرانکلین روزولت دموکرات انجامید. آمریکایی‌ها روزولت را یکی از رهبران تغییر شکل‌دهنده ملت‌شان می‌دانند و هوور به‌طور کل عنوان یکی از بی‌کیفیت‌ترین دولت‌های ایالات‌متحده در تاریخ آن را داشته؛ اما «بتی بوپ برای ریاست‌جمهوری» عدم اعتقاد به اثربخشی طبقه حاکم و

بتی بوپ برای ریاست‌جمهوری (۱۹۳۲) کارگردان دیو فلیشر

تمایل تخدیرگونه جامعه به سرگرمی‌های ساده، به‌عنوان پادزهری در برابر شعارهای پوچ سیاسیون را آشکار می‌کند. این یک فیلم به‌شدت نومیدانه است که انتخابات را به‌طور کلی سیرک می‌داند و تبدیل به الگویی نظری برای غالب فیلم‌های پس از خود شد. اما تمام فیلم‌های آن دوره مثل «بتی بوپ برای ریاست‌جمهوری»، نسبت به مقوله انتخابات تلخ و بدبین نبودند. به‌طور مثال یک فیلم انتخاباتی دیگر که در همان سال ساخته شد، «اسب تاریک» به کارگردانی آلفرد ای. گرین بود که در آن مخاطب همراه با استراتژیست کمپین دموکرات‌ها، شاهد پیروزی بر جمهوری‌خواهان است. این فیلم کاملا متعلق به کمپین دموکرات‌ها در انتخابات ریاست‌جمهوری آن دوره بود. ماجرا از این قرار است که کنوانسیون حزب پیشرو برای انتخاب فرماندار به بن‌بست رسیده است، بنابراین هردو طرف کشمکش، «اسب تیره» یعنی مردی به نام زاخاری هیکس (گای کیبی) را نامزد خود می‌کنند. کی راسل (بت دیویس) پیشنهاد می‌کند هال بلیک را به‌عنوان مدیر کمپین او استخدام کنند. اما ابتدا باید او را به دلیل عدم‌پرداخت نفقه از زندان بیرون بیاورند. بلیک (وارن ویلیام) دفتر و مربیان هیکس را سازماندهی می‌کند و به او می‌آموزد که در مناظرات چگونه به سوالات پاسخ بدهد. در این میان بلیک ماجرای عاشقانه‌ای پیدا می‌کند، هیکس پیروز می‌شود و بلیک و معشوقه‌اش برای مدیریت کمپین دیگری راهی نوادا می‌شوند...

دوره پس از جنگ جهانی دوم؛ قدرت‌طلب شدن قهرمانان آرمانگرا

این فیلم درباره ویرانی یک شخصیت آرمان‌خواه در برخورد با مقوله قدرت است. کی تورندیک (آنجلا لانسبری)، صاحب یک روزنامه بزرگ جمهوری‌خواه، قصد دارد به‌عنوان یک قدرت پشت پرده، معشوق خود گرانت متیوز (اسپنسر تریسی) را رئیس‌جمهور آمریکا کند. تورندیک قصد دارد از نفوذ زنجیره روزنامه‌های خود برای به بن‌بست رساندن کنوانسیون ملی جمهوری‌خواهان استفاده کند، بنابراین ماتیوز را به جای تعدادی از چهره‌های مطرح دیگر در حزب جمهوری‌خواه، به‌عنوان کاندیدای این حزب جا می‌اندازد. متیوز نسبت به ایده کاندیدا شدن برای ریاست‌جمهوری شک دارد، اما تورندیک، به همراه دو نفر دیگر او را ترغیب می‌کنند که با انجام یک تور سخنرانی، فضا را آزمایش کند. تورندیک معتقد است جاه‌طلبی و موفقیت، به‌زودی متیوز را برای انجام این کار مجاب می‌کنند. آنها درباره متیوز به هم می‌گویند «او از یک چشم با دید آرمان‌گرایانه نگاه می‌کند و از چشم دیگر نگاه جاه‌طلبانه دارد» این جمله نه‌تنها توصیفی از یک شخصیت خیالی به نام گرانت متیوز، بلکه وصف نمادین رویکرد جمهوری‌خواهانه در آمریکاست. متیوز برای مبارزات انتخاباتی با همسر جدا شده خود، ماری (کاترین هپبورن) متحد می‌شود. ماری به‌رغم اطلاع از رابطه تورندایک و همسرش، به‌خاطر آرمانگرایی و صداقت او و عدم اطلاع از میزان نقش تورندایک در این کارزار، موافقت می‌کند که از او حمایت کند. تورندایک هم به متیوز می‌گوید که رسوایی، شانس او را از بین می‌برد، بنابراین آنها دیگر نباید به‌عنوان عاشق و معشوق با یکدیگر دیدار کنند. کم‌کم متیوز وسواس رئیس‌جمهور شدن را پیدا می‌کند و کاملا تسلیم هر کاری می‌شود

وضعیت کشور (۱۹۴۸) کارگردان فرانک کاپرا

که از او می‌خواهند انجام بدهد و این زوال شخصیت آرمانخواه او به نفع جنبه‌های جاه‌طلب شخصیتش است... بعدها در دوره جنگ ویتنام، مایکل ریچی، فیلم نامزد (۱۹۷۲) را با بازی رابرت ردفورد ساخت که نسخه بدبینانه و ناامیدکننده همین روایت درباره به خطر افتادن رویکردهای ایده‌آل‌گرایانه بود. سال پس از آن و در ۱۹۴۹، مجددا سینمای آمریکا فیلمی ساخت که داستان آن براساس انتخابات بود. در اینجا هم افول یک شخصیت آرمانگرا دیده می‌شد. از کنار هم قرار دادن این فیلم‌ها می‌شود فهمید در فضای پس از جنگ دوم جهانی چنین چیزی برای سینماگران آمریکایی و لابد مردم آن کشور تبدیل به دغدغه‌ای جدی شده بود. «همه مردان پادشاه» فیلمی نوآر در سال ۱۹۴۹ است که پایان تلخی هم دارد. این فیلم داستان ظهور سیاستمداری به نام ویلی استارک از یک صندلی روستایی به عمارت فرمانداری است. او به سیاست می‌رود. ویلی ابتدا به مبارزه علیه سیستم اجرایی شهرستان‌شان که با فساد اداره می‌شود، می‌رود. اما در برابر موانع ناعادلانه‌ای که دستگاه محلی برایش ایجاد می‌کند، رقابت خود را برای خزانه‌داری شهرستان از دست می‌دهد. استارک به خود حقوق می‌آموزد و به‌عنوان وکیل، با حمایت از مردم محلی و کسب محبوبیت، به مبارزه با قدرت‌های محلی ادامه می‌دهد. او سرانجام کاندیدای فرمانداری می‌شود و به سختی اولین رقابت خود را از دست می‌دهد و در تلاش دوم خود پیروز می‌شود. در طول راه، او معصومیت خود را از دست می‌دهد و به همان اندازه‌ای فاسد می‌شود که سیاستمدارانی که زمانی علیه آنها جنگیده بود، فاسد بودند...

دوره رونق اقتصادی؛ جاه‌طلبی ناتمام جامعه و نخبگانش

این فیلم اگرچه انتخابات درون‌حزبی، در یک حزب خیالی را نمایش می‌دهد، اما به‌طور واضحی این حزب خیالی را نمادی از کلیت پالت سیاسی آمریکا قرار داده است. نکته حیرت‌انگیز درباره این فیلم شباهت‌های آن با انتخابات سال ۲۰۱۷ آمریکاست که البته پایان متفاوتی دارد. شاید همین شباهت‌ها نشان بدهد که انتخابات ریاست‌جمهوری در این کشور، در هر دوره، البته با رخ دادن تغییراتی جزئی، تکرار یک‌سری کلیشه‌های ثابت است. در ماه مه ۱۹۶۴، وزیر سابق امور خارجه، ویلیام راسل (هنری فوندا) و سناتور جو کانتول (کلیف رابرتسون) دو نامزد اصلی برای نامزدی ریاست‌جمهوری یک حزب سیاسی خیالی هستند. هر دو نفر، آسیب‌پذیری‌های بالقوه و کشنده‌ای برای ویرانی نزد افکار عمومی دارند. راسل یک روشنفکر اصولی است اما بی‌احتیاطی‌های جنسی و کم‌توجهی به همسرش آلیس (مارگارت لیتون) او را با فضای متعارف جامعه بیگانه کرده است. علاوه‌بر این، او در گذشته یک شکست عصبی و روحی دارد. کانتول (که گور ویدال، نویسنده فیلمنامه، بعدها گفت براساس ریچارد نیکسون نوشته شده بود) خود را سیاستمداری مردمی و البته پوپولیست و یک میهن‌پرست که در تلاش برای پایان دادن به «شکاف موشکی» (عبارت جذاب کمپین کندی) است، به تصویر می‌کشد. او یک فرصت‌طلب بی‌رحم است و حاضر می‌شود برای کسب نامزدی نهایی حزب، به هر راهی متوسل شود. هیچ‌کس تحمل دیگری را ندارد. هیچ یک از این دو نفر معتقد نیست که رقیب او صلاحیت ریاست‌جمهوری را دارد. در کنوانسیون نامزدها در لس‌آنجلس، آنها برای دریافت حمایت اساسی از جانب آرت هوک استادر (لی تریسی)، رئیس‌جمهور سابق آمریکا که درحال مرگ است، لابی می‌کنند. هوک استادر عملگرا (شخصیتی مبتنی بر هری اس. ترومن)، راسل را ترجیح می‌دهد، اما نگران عدم تصمیم‌گیری قاطع و اصولی اوست. او کانتول را به دلیل فقدان عقلش تحقیر می‌کند، اما از سرسختی و تمایل او برای انجام هر کاری که لازم باشد، قدردانی می‌کند. سرانجام هوک استادر تصمیم می‌گیرد از کانتول پشتیبانی کند، اما نامزد موردنظرش اشتباه می‌کند. هنگامی که این دو به صورت خصوصی صحبت می‌کنند، کانتول با استفاده از گزارش‌های روانشناختی غیرقانونی به دست آمده توسط دون کانتول، برادر و مدیر مبارزات انتخاباتی او، به راسل حمله می‌کند (به‌طور واضح براساس بابی کندی، که در دهه‌های ۱۹۵۰ و اوایل دهه ۱۹۶۰ در محافل سیاسی به «رابرت بی‌رحم» معروف بود). در اینجا کانتول به اشتباه تصور می‌کرد هاک استادر قصد دارد راسل را تایید کند. موازی با این اتفاقات، همسر جذاب و جاه‌طلب کانتول (ادی آدامز) به‌طور فعال درحال مبارزات انتخاباتی است و همسر راسل وانمود می‌کند که با ازدواج آنها همه‌چیز خوب است. نامزدها سعی می‌کنند نمایندگان بلاتکلیف را تحت تاثیر قرار دهند، راسل به اصول آنها متوسل می‌شود و کانتول با استفاده از باج‌خواهی این کار را می‌کند. نهایتا با ادامه رأی‌گیری، هیچ‌کس آرای کافی برای پیروزی را ندارد. کانتول به راسل مکان دوم بلیت خود را پیشنهاد می‌دهد، اما راسل او را شوکه می‌کند و در عوض نمایندگان خود را آزاد می‌کند و توصیه می‌کند حمایت خود را پشت‌سر شخصی به نام مروین قرار دهند و در پایان همه‌چیز برای تحقق دموکراسی آمریکایی ختم به خیر می‌شود.

بهترین مرد (۱۹۶۴) کارگردان فرانکلین شفلر

۹ گزارش

مجتبی اردشیری
روزنامه‌نگار

سازمان سینمایی، حالا وقت شفاف‌سازی واقعی است

«خرس» را چه کسی قاچاق کرد؟

حاشیه از جمعه آغاز شد. زمانی که «خرس» با کیفیت بالایی در «یوتیوب» قرار گرفت. فیلم «خسرو معصومی»، در سال ۹۰ جلوی دوربین رفت و در همان سال هم وارد بخش رقابتی جشنواره شد و توانست سیمرغ بلورین بهترین بازیگر نقش اول مرد را برای «فرهاد اصلانی» و همچنین سیمرغ بهترین صداگذاری را برای «محمدرضا دلپاک» به ارمغان بیاورد. در همان اثنای جشنواره سی‌ام بود که زمزمه‌های توقیف فیلم نیز به گوش رسید. فیلمی که تا امروز که قریب به ۹ سال از تولید آن می‌گذرد، همچنان رنگ پرده را به خود ندیده؛ نه‌تنها به سینما راه پیدا نکرد بلکه در تمام این سال‌ها، حتی در صف مقدم فیلم‌هایی که باید رفع توقیف شوند نیز قرار نگرفت. در تمام این ۹ سال، هیچ‌گاه مشکل اصلی فیلم عنوان نشد اما شائبه‌ها از تم ضدجنگ فیلم و حتی ایرادات شرعی آن سخن می‌گفتند. فیلم، داستان فردی (پرویز پرستویی) است که تصور می‌شده شهید شده اما و در تمام آن سال‌هایی که حضور نداشت، در اسارت دشمن بعثی بود. با آزاد شدن بی‌سروصدای او، وی در مسیر بازگشت به خانه‌اش متوجه می‌شود که همسرش (مریلا زارعی)، با مردی (فرهاد اصلانی) ازدواج کرده و این، آغاز چالش درام است. از سال ۹۰ که بحث توقیف این فیلم به گوش رسید تا همین امسال، چندین بار اخبار ضعیفی مبنی بر نمایش فیلم شنیده شد. آخرین آن مربوط به همین چند هفته پیش بود که بحث اکران آنلاین فیلم قوت گرفت. بحثی که خیلی زود با عدم‌رغبت کارگردان و تهیه‌کننده جمع شد و تداوم نیافت. در همین کش‌وقوس بود که نسخه باکیفیت فیلم با هشتگ‌های مرموزی چون «مریلا زارعی»، «فرهاد اصلانی» و «داریوش بابائیان» در یوتیوب منتشر شد. تهیه‌کننده فیلم (جواد نوروزبیگی) ادعا کرده که فیلم از کانال «شکوفا فیلم» (متعلق به بابائیان) منتشر شده و وی در قبال دریافت مبلغی حاضر به انجام چنین کاری بدون هماهنگی با او شده است. در مقابل بابائیان نیز این اتهام را رد و عنوان کرده که اصلا پخش‌کننده فیلم نیست و هیچ نسخه‌ای از فیلم در اختیار وی قرار نداشته که وی بخواهد آن را پخش کند. در شرایطی که تهیه‌کننده فیلم و «داریوش بابائیان» یکدیگر را متهم می‌کنند، فارابی به‌عنوان مالک اصلی فیلم، درحال پیگیری این موضوع است. نهادی که خود متهم است به اینکه تلاش چندانی برای نمایش فیلم در تمام این سال‌ها نداشته است. موسسه رسانه‌های تصویری، مالکیت این فیلم را از نوروزبیگی و پرستویی خریداری کرد و چون این موسسه منحل شد، مالکیت آن در اختیار فارابی قرار گرفت؛ همان اتفاقی که برای چند فیلم توقیفی دیگر نیز رخ داد و نهادهای دولتی توانستند مالکیت آنها را از صاحبان آثار خریداری کرده و با تملک آنها، حاشیه‌های مربوط به نمایش‌شان را به حداقل برسانند. اما حالا قدرمسلم آنکه بعید است فارابی به‌عنوان مالک اثر، قائل به این خودزنی بزرگ شده باشد که با نمایش قاچاق فیلم سوخته‌ای که آورده‌ای برایش به همراه ندارد، بخواهد حواشی آن را به حداکثر ممکن رسانده و به این ترتیب موضوع نمایش آن را برای همیشه به بایگانی تاریخ بسپارد. از سوی دیگر بابائیان این اتهام را متوجه نوروزبیگی کرده که وی در نخستین ساعات انتشار فیلم که کمتر کسی از آن اطلاع داشت، با او تماس داشته و خبر قاچاق فیلم را به بابائیان رسانده و از نقش شکوفا فیلم در این فرآیند سوال می‌پرسد. بابائیان همچنین این اتفاق را به نوروزبیگی بی‌ربط ندانست و تلویحا اعلام کرد که قاچاق فیلم کار ایشان است و وی (نوروزبیگی) برای تلافی مصاحبه اخیر بابائیان که نسبت‌به تعدد پروانه‌های ساخت نوروزبیگی معترض بود، دست به این اتهام‌زنی کرده است. نوروزبیگی نیز ادعا کرده که شکوفا فیلم متعلق به بابائیان بوده و وی در قبال دریافت مبلغی حاضر به این کار شده است. البته که نمی‌توان از هم‌اکنون نسبت به صحت‌وسقم ادعاهای طرفین اظهارنظر کرد، اما سوالاتی مطرح می‌شود که تمام این اتهام‌زنی‌ها را کمرنگ می‌کند. اینکه چرا نوروزبیگی باید به‌عنوان تهیه‌کننده فیلم، دست به چنین خودزنی‌ای کرده و فیلمش را سر ببرد؟ فیلمی که وی اگر به قصد جبران مافات قربانی کرده باشد، می‌توانست در تمامی این سال‌ها و در مقاطعی که وی با برخی جریان‌ها و انسان‌ها به بن‌بست و اختلاف خورده بود، چنین بلایی را بر سر آن بیاورد. اوقاتی که قطعا خیلی بهتر از سه روز تعطیلی محرم می‌توانست منویات وی را به هدف نزدیک کند. ابهام دیگری که وجود دارد اینکه اگر بابائیان در قبال دریافت مبلغی دست به این کار زده بود، اولا؛ اینکه چه کسی حاضر است برای پخش «خرس» به او پول بدهد؟ ثانیا؛ اگر چنین بود، وی در تمام این ۹ سال می‌توانست دست به چنین اقدامی بزند. ضمن اینکه آن کسانی که به بابائیان برای پخش این فیلم پول دادند، می‌توانستند همین مسیر را از راه خسرو معصومی (که احتمالا هنوز هم مستاجر است) یا نوروزبیگی امتحان کرده و با حاشیه‌خاطر کمتری اقدام به قاچاق فیلم کنند. ضمن اینکه اگر هم چنین ادعایی صحت داشته باشد، چرا بابائیان باید فیلم را با نام موسسه خود پخش کند که این چنین مورد اتهام همه قرار بگیرد. به دلیل تشکیک در اتهام‌پراکنی‌های هر دو طرف، حداقل فعلا نمی‌توان با قاطعیت درباره ریزجزئیات این اقدام ناشیانه سخن گفت. باید دید فارابی به‌عنوان مالک اصلی فیلم تا چه اندازه در بررسی‌های خود دقیق و با اراده عمل می‌کند تا در ادامه نسبت به معرفی عامل اصلی قاچاق این فیلم سخن گفته شود. در تمام این سال‌ها انگشت اصلی اتهام به سمت ساختمان وزارت ارشاد و سازمان سینمایی نشانه گرفته می‌شد که آدم‌هایی از داخل سازمان، به دلایل مختلف اقدام به انتشار خواسته یا ناخواسته این آثار می‌کنند. البته که در تمام این سال‌ها، این اتهام‌زنی‌ها در اندازه فرضیه مطرح بود و هیچ‌گاه سندیت نیافت اما حالا و با قاچاق «خرس» زمینه کاملا برای این مهم مهیاست که برای یک‌بار، تمام ابعاد و زوایای پرونده روشن شود و خاطی یا خاطیان با شفافیت کامل، به مردم و اهالی سینما معرفی شوند تا قاچاقچیان فرهنگی تا این اندازه صریح و جسور اقدام به پخش غیرقانونی آثار سینمایی نکنند. سازمان سینمایی که در تمام این ماه‌ها، شفافیت را در اندازه‌های انتشار آمار و ارقام ریالی نهادهای متبوعش محدود می‌کرد، الان بهترین زمان ممکن را دارد که با معرفی قاچاقچیان «خرس»، به منتقدان خود ثابت کند که به دنبال شفاف‌سازی و روشن کردن ابعاد خاموش و کمتر پرداخته‌شده این سال‌های سینمای ایران است.

ادامه در صفحه ۱۳

ادامه از صفحه ۱۲

هالیوود چگونه به انتخابات آمریکا ورود می‌کند؟

ستاد انتخاباتی هالیوود با ۸۰ سال قدمت

اوج جنگ سرد؛ نگاه هیپی‌وار و مایوس به سیاست و به همه چیز

قدرت فیلمی به کارگردانی سیدنی لومت و نویسندگی دیوید هیملستین است که ستاره‌هایی ازقبیل ریچارد گی‌یر، جولی کریستی، جین هکمن، دنزل واشنگتن و ای. جی. مارشال در آن بازی کرده‌اند. این فیلم درباره یک مشاور سیاسی قدرتمند و موفق به نام پیت سن جان (با بازی ریچارد گی‌یر) است که سیاستمداران سراسر کشور جزء مراجعانش هستند. او وقتی دوست و مشتری قدیمی‌اش، سناریو اوهایو، تصمیم می‌گیرد که سیاست را کنار بگذارد، بلافاصله برای کمک به جروم کید، مردی که قرار است جای او را بگیرد انتخاب می‌شود. سنت جان با آرنولد بیلینگز (دنزل واشنگتن)، یک متخصص روابط‌عمومی که شرکت کید او را استخدام کرده است، درگیر می‌شود. تحقیقات سنت جان در زمینه پیشینه کید باعث می‌شود بیلینگز سراغ بعضی مسائل شخصی جان برود و این اقدامات جان را مجبور می‌کند که خودش و آنچه را به آن تبدیل شده است بررسی کند و به این فکر کند که آیا همسر سابق او الن فریمن (جولی کریستی) و شریک سابقش ویلفرد باکلی (جان هکمن) درست فکر می‌کنند که موفقیت او بیشتر به خاطر استثمار دیگران است؟ قدرت که به پشت پرده دنیای تبلیغات و عرصه سیاست می‌پرداخت، مانند بسیاری از فیلم‌های قبلی لومت، فساد، سوءاستفاده، بازی قدرت و نقش مزورانه وسایل ارتباط جمعی آمریکا در تعیین مهره‌های سیاسی را نشان می‌دهد. لومت خودش درباره این فیلم گفته است: «قدرت، دسیسه‌ها و مانورهای پشت‌پرده نامزدهای انتخابات سیاسی و افرادی را که آنها به‌عنوان مشاور استخدام می‌کنند، آشکار می‌کند. جریان‌های سیاسی امروزه بخشی از همه‌چیز شده‌اند و همه‌چیز مکانیکی و محاسبه شده است. حتی فیلمسازی به‌نحوی است که گویی به‌وسیله یک سازمان و با محاسبات ویژه انجام می‌شود.» در این دوران سینمای آمریکا همان‌طور که لومت می‌گوید، حرف جدیدی برای گفتن راجع‌به انتخابات ندارد و درحال تکرار کلیشه‌های این ژانر است. اوایل دهه بعد نگاه‌ها به‌سمت هیپی‌ها و دموکراسی موجود در جامعه آنها رفت. این تقریبا همزمان با سقوط شوروی بود، اما ظاهرا از میدان به‌در شدن رقیب قدیمی نتوانسته بود چندان آمریکایی‌ها را خوشحال کند یا به آنها اعتمادبه‌نفس بدهد. باب رابرتز (۱۹۹۲) به کارگردانی تیم رابینز و اتاق جنگ (۱۹۹۳) به کارگردانی دی.ای. پنی‌بیکر و کریس هگدوس که هسته اصلی مبارزات انتخاباتی کلینتون را مستند می‌کرد، ازجمله این فیلم‌ها هستند. البته این دو مستند با دستمایه قرار دادن زندگی هیپی‌ها یا چیزهایی از این دست، مسائل روز جامعه را بیان می‌کردند. این دوره هرچه پیش‌تر رفت، بیشتر بیل کلینتون در کانون نگاه‌های انتقادی سینماگران قرار گرفت. او یک رسوایی اخلاقی هم داشت و این برایش نزد افکار عمومی گران تمام شد. رنگ‌های اولیه در (۱۹۹۸) فیلم مهم دیگری بود که موضوع انتخاباتی داشت و در خلأ پس از جنگ سرد ساخته شد. این فیلم براساس رمانی به همین نام ساخته شد. رمانی به قلم جو کلاین که به‌طور ناشناس منتشر شده بود و شخصیت‌های خودش را از بالا به پایین هجو می‌کرد و به‌دنبال تأملی در ارزش‌های دوران بود. کتاب درمیان هیاهوی رسوایی مونیکا لوینسکی برای بیل کلینتون با هیاهوهای زیادی منتشر شد. این کتاب در زمان خود تاحدودی مورد قدردانی قرار نگرفت، چون بیشتر به‌عنوان یک کمدی ظالمانه به بازار عرضه شد، اما فیلمی که مایک نیکولز کارگردانی کرد در حد شوخ‌طبعی‌های آمریکایی باقی ماند. همه‌چیز هنوز قرار است بر مدار همان کلیشه‌هایی بگردد که لومت از آنها حرف می‌زد و کسی نمی‌دانست باید منتظر اتفاق غافلگیرکننده‌ای مثل انتخاب جورج بوش پسر در سال ۲۰۰۰ باشد.

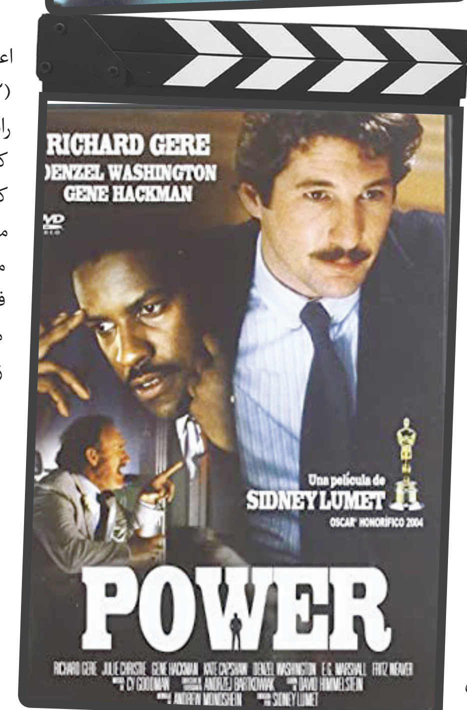

قدرت ۱۹۸۶؛ سیدنی لومت

قرن ۲۱: عصر ارتباطات و عصر غافلگیری‌ها

در سال ۲۰۰۰ میلادی، جورج دبلیو بوش پسر درحالی رئیس‌جمهور ایالات متحده شد که رای او کمتر از رقیبش ال گور بود. تنها سیستمی که در دنیا اجازه می‌دهد یک نفر به‌طور رسمی رای کمتری نسبت به رقیبش داشته باشد، اما رئیس‌جمهور شود، آمریکاست. قبل از بوش، سه‌بار دیگر این اتفاق افتاده بود و شورش‌های گسترده‌ای را دامن زد، اما مدتی می‌شد که آن اتفاق تاریخی را همه از یاد برده بودند.

البته این مورد که کسی نصف به‌علاوه یک را از آرای شهروندان آمریکا به‌دست نیاورد، بیشتر رخ می‌دهد به‌طوری که درحقیقت آخرین رئیس‌جمهوری که در آمریکا با آرای اکثریت مردم انتخاب شد، جورج بوش پدر در سال ۱۹۸۸ بود.

به‌عنوان مثال بیل کلینتون در سال‌های ۱۹۹۲ و ۱۹۹۶ نتوانست حتی نیمی از آرای مردمی را از آن خود کند، چون در آن انتخابات سه نامزد اصلی وجود داشت. جالب اینکه اچ راس پروت، نامزد سوم اگرچه توانست نزدیک به ۲۰ میلیون رای در سال ۱۹۹۲ و ۸ میلیون رای در سال ۱۹۹۶ کسب کند، اما از آنجا که در هیچ ایالتی رای اکثریت را به‌دست نیاورد، در هیچ‌یک از این انتخابات‌ها موفق به کسب حتی یک رای از مجمع انتخاب‌کنندگان نشد، اما اینکه کسی حتی از رقیبش کمتر رای آورده باشد و رئیس‌جمهور شود، نکته به‌واقع عجیب‌تری است.

اندرو جکسون، اولین نامزدی بود که اگرچه در انتخابات ریاست‌جمهوری سال ۱۸۲۴ اکثریت آرای مردم را به‌دست آورد، اما از آنجا که نتوانست اکثریت آرای کمیته انتخاب‌کنندگان را به‌دست آورد، پیروز انتخابات نشد و ریاست‌جمهوری را به جان کوئینزی آدامز، نامزد دیگری واگذار کرد که اکثریت آرای مردم را به‌دست نیاورده بود. همچنین در سال‌های ۱۸۷۶ و ۱۸۸۸، به ترتیب، ساموئل تیلدن به‌رغم کسب آرای اکثریت، مغلوب روترفورد هیس، و گروور کلیولند، مغلوب بنجامین هریسون شد.

به‌عبارتی قبل از بوش، سه‌بار دیگر این اتفاق افتاده بود که یک نفر به‌طور رسمی رای کمتری نسبت به رقیبش داشته باشد، اما رئیس‌جمهور شود و همین حتی یک‌بار شورش‌های گسترده‌ای را دامن زد، اما مدتی می‌شد که آن اتفاق تاریخی را همه از یاد برده بودند.

[illegible]

گروه‌های خاموش و بی‌صدای جامعه آمریکا را شنیده است و با رای آنها توانسته به کاخ سفید برود. این گروه عمدتا متشکل از لمپن‌های جامعه است. طیف راست‌افراطی انگلستان هم در ماجرای برگزیت به‌همین شیوه توانست پیروزی لرزانی کسب کند. این گروه‌های اجتماعی محذوف و بی‌صدا معمولا در فرهنگ انگلوساکسون به فاضلاب جامعه یا سوسک‌های فاضلاب تشبیه می‌شوند و گفته می‌شود که اینها نباید در روندهای اصلی اجتماع تاثیرگذار باشند. قهرمان فیلم راننده تاکسی ساخته مارتین اسکورسیزی در سال ۱۹۷۶، به کاندیدای ریاست‌جمهوری، درباره شهر نیویورک با اشاره به لات‌ولوت‌ها و گروه‌های اجتماعی بدهکار و سطح پایین‌شهر می‌گوید: «یکی باید در فاضلاب را ببندد تا سوسک‌های آن بیرون نیایند.» اما حالا کمپین ترامپ در آمریکا و کمپین برگزیت در انگلستان بازهم به‌همین گروه‌های اجتماعی صدا داد و اجازه داد که گفتمان‌شان رسمیت پیدا کند. در بسیاری از ایالات آمریکا زندانیان تا دوره پایان محکومیت‌شان حق رای ندارند و حتی تعداد کسانی که به‌دلیل مجرم شناخته شدن، تا آخر عمرشان حق رای ندارند، درحال حاضر پنج میلیون و ۳۰۰ هزار نفر است. ساختار دموکراسی آمریکا تاکید عامدانه‌ای روی حذف بعضی گروه‌های اجتماعی از فرایند تاثیرگذاری دارد و جریان راست‌افراطی از مطالبات این محذوفان به‌عنوان نقطه‌ضعف جناح رقیبش استفاده کرد.

در آمریکا رقبای ترامپ برای کوبیدن او تاکید کلافه‌کننده‌ای روی مساله همجنس‌بازی دارند، اما همین یک مورد نشان می‌دهد که چرا جامعه ممکن است آنها را غافلگیر کند. همجنس‌بازی نمادی از آزادی فردی در این جامعه شده، اما حتما هستند کسانی که حذف جامعه و جایگزینی مطلق فرد به‌جای آن را نپذیرند، هرچند دموکرات‌ها سعی کرده باشند صدای آنها شنیده نشود. این چیزها همگی حمله به‌نوع حکمرانی ترامپ و گفتمان‌سازی علیه او هستند، نه ایراد تراشی درباره نوع انتخاب شدنش. فیلم‌هایی که درباره کمپین انتخاباتی ترامپ ساخته شده‌اند، تنها می‌توانستند روی یک نکته اصلی تمرکز کنند و آن هم ماجرای شرکت کمبریج آنالیتیکا بود. اینکه ترامپ چگونه توانست تمنیات و خواسته‌های آن طیف‌های بی‌صدای جامعه را بداند و با تاکید رویشان رای بیاورد، از طریق شبکه‌های اجتماعی محقق شد.

در مارس ۲۰۱۸، نیویورک‌تایمز و آبزرور گزارش دادند که شرکت کمبریج آنالیتیکا بدون اجازه، از اطلاعات شخصی آنلاینی که برای اهداف آکادمیک جمع‌آوری شده بوده، در کارزارهای سیاسی‌اش استفاده کرده است. این موضوع نخستین‌بار توسط کریستوفر وایلی، یکی از کارکنان پیشین این شرکت مطرح شد. بر این اساس اطلاعات شخصی بیش از ۸۷ میلیون کاربر فیسبوک به شیوه‌ای نامناسب در اختیار شرکت مشاوره سیاسی کمبریج آنالیتیکا قرار گرفته است.

استراتژیست‌ها و مدیران تبلیغاتی کسانی که دریافت‌کننده این اطلاعات بودند توسط آنها توانستند بفهمند که مخاطبان خاموش جامعه چه چیزهایی را دوست دارند سرخوردگی‌ها و حسرت‌هایشان چیست و در پس آن چهره کلیشه‌ای که جامعه به‌زور از آنها ساخته چه حرف‌های ناگفته‌ای وجود دارد، هرکس چه مطالبی را بیشتر نگاه کرده، چه مطالبی را بیشتر پسندیده و چه چیزهایی را دنبال کرده، خودش به خوی‌شناسی مخاطبان کمک فراوانی کرد، در فیلم برگزیت هم به استفاده شدن چنین اطلاعاتی ازسوی راست‌های افراطی اشاره می‌شود. در قسمتی از این فیلم مدیر کمپین برگزیت، وقتی از خانه یکی از سفیدهای فقیر و سرخورده و افراطی بیرون می‌آید، وسط خیابان گوشش را نزدیک زمین روی در فاضلاب می‌گذارد و می‌گوید: «صدا، باید صدا را شنید» می‌خواهد صدای محذوفان و بی‌صدایان جامعه را بشنود و آنها را اهرمی علیه جماعت نخبه و صاحب منصب کشور کند. در آمریکا هم فیلم مستندی ساخته شده که به‌همین استفاده از اطلاعات کاربران توسط فضای مجازی اشاره می‌کند و درمورد کمپین ترامپ است. مستند سینمایی «هک بزرگ» به تهیه‌کنندگی و کارگردانی کریم عامر و جیحان نجیم در ۱۱۳ دقیقه، اولین‌بار اوایل سال ۲۰۱۹ میلادی در جشنواره ساندنس رونمایی شد و مدتی پس از رونمایی این فیلم، شبکه نتفلیکس برای پخش عمومی آن انتخاب شد. این مستند بر افشای اقدامات کمبریج آنالیتیکا در انتخابات ایالات متحده و مبارزات انتخاباتی برگزیت در سال ۲۰۱۶ تمرکز دارد.

مستند هک بزرگ چیز چندان بیشتری از آنچه در گزارش‌های نیویورک‌تایمز و آبزرور آمده بود به‌ما نمی‌گوید، اما این هم تلاشی است برای رساندن این خبر به‌گوش کسانی که گزارش‌ها را نخوانده‌اند و با تصویر ارتباط بیشتری برقرار می‌کنند. اما از یک طرف معلوم نیست که تاثیرگذار به کارگیری این داده‌ها روی موفقیت کمپین‌های راست‌افراطی چقدر باشد و از طرف دیگر مشخص نیست که دانستن این مطالب، یعنی پژوهش مخفیانه راست‌های افراطی روی رفتارهای کاربران مجازی چقدر بتواند روی ذهن مخاطبان تاثیر منفی بگذارد. به‌هرحال چکیده و خلاصه اتهامی که به واسطه استفاده از اطلاعات متوجه ترامپ است، همین جمله خواهد بود که آنها به حرف‌های شنیده نشده (یا به تعبیر مدافعانش؛ بی‌مهری دیده) اجتماع توجه کرده‌اند و معلوم نیست که این چقدر درنظر مخاطبان بد به نظر برسد. احتمالا تنها چیزی که مخاطبان را آزار بدهد، این باشد که بدانند هر لایک، کامنت یا هربار تماشا و مطالعه مطلبی از آنها در فضای مجازی ممکن است جزء آمارها به‌حساب بیاید و این آنها را روی کاربری‌شان در این فضاها حساس کند.

آگهی تغییرات شرکت فناوری اطلاعات سهلان شرکت با مسئولیت محدود به شماره ثبت ۲۲۶۸۵۹ و شناسه ملی ۱۰۱۰۲۶۸۰۱۹۰ به استناد صورتجلسه مجمع عمومی فوق العاده مورخ ۱۳۹۹/۰۲/۲۹ و گواهی مالیات بر ارث به شماره ۱۰۰۰۰۰۶۵۹۴۸۷۵۴ مورخ ۹۸/۱۲/۱۰ اداره امور مالیاتی به شماره ۴۰۱۹ شمال تهران و گواهی حصر وراثت به شماره ۹۸۰۹۹۷۰۹۲۶۷۰۰۵۹۶ مورخ ۹۸/۵/۳۰ شعبه ۱۰۸ مجتمع شماره سه شورای حل اختلاف شهر تهران مبلغ ۵۰۰۰۰۰ ریال سهم الشرکه مرحوم باقر سلمان زاده کد ملی ۰۰۴۲۷۱۲۰۷۶ به وراث ایشان ریتا شیخاوندی کد ملی ۱۴۶۵۷۱۴۹۸۷ مبلغ ۶۲۵۰۰۰ ریال و آرین سلمان زاده کدملی ۰۰۲۰۶۶۳۴۶۳ انتقال یافت و در سرمایه شرکت تغییری حاصل نگردید. اسامی شرکا پس از نقل و انتقال قهری به شرح ذیل می باشد - آقای امیر هوشنگ مظاهری طهرانی دارای ۹۵۰۰۰۰۰ ریال سهم الشرکه - آقای آرین سلمان زاده دارای ۴۳۷۵۰۰۰ ریال سهم الشرکه - خانم ریتا شیخاوندی دارای ۶۲۵۰۰۰ ریال سهم الشرکه.
سازمان ثبت اسناد و املاک کشور
اداره ثبت شرکت‌ها و موسسات غیرتجاری تهران (۹۶۶۵۹۹)

آگهی تغییرات شرکت کانی موج کسری با مسئولیت محدود به شماره ثبت ۴۲۷۲۰۵ و شناسه ملی ۱۰۳۲۰۸۰۲۸۰۳ به استناد صورتجلسه مجمع عمومی فوق العاده مورخ ۱۳۹۹/۰۴/۱۵ تصمیمات ذیل اتخاذ شد: آقای رسول کاظم‌زاده اصفهانی به شماره ملی ۰۰۵۹۱۵۶۳۳۳ با پرداخت ۶،۲۰۰،۰۰۰،۰۰۰ ریال به صندوق شرکت در زمره شرکاء درآمد. آقای سلمان محمدی به شماره ملی ۶۳۱۹۴۱۵۱۷۷ با پرداخت ۳،۱۰۰،۰۰۰،۰۰۰ ریال به صندوق شرکت در زمره شرکاء درآمد. درنتیجه سرمایه شرکت از مبلغ ۱۵،۵۰۰،۰۰۰،۰۰۰ ریال به ۲۴،۸۰۰،۰۰۰،۰۰۰ ریال افزایش یافت و ماده مربوطه در اساسنامه اصلاح گردید. تعداد اعضای هیات‌مدیره به ۳ نفر افزایش یافت و ماده مربوطه در اساسنامه اصلاح گردید. اسامی شرکاء و میزان سهم الشرکه بعد از افزایش سرمایه به شرح ذیل می باشد: - آقای محمد کریمی پویا دارای ۹،۳۰۰،۰۰۰،۰۰۰ ریال سهم الشرکه - خانم سمانه چگینی دارای ۶،۲۰۰،۰۰۰،۰۰۰ ریال سهم الشرکه - آقای رسول کاظم‌زاده اصفهانی دارای ۶،۲۰۰،۰۰۰،۰۰۰ ریال سهم الشرکه - آقای سلمان محمدی دارای ۳،۱۰۰،۰۰۰،۰۰۰ ریال سهم الشرکه.
سازمان ثبت اسناد و املاک کشور
اداره ثبت شرکت‌ها و موسسات غیرتجاری تهران (۹۶۶۶۰۰)

آگهی تغییرات شرکت توسعه و تجارت سروین آراد با مسئولیت محدود به شماره ثبت ۴۳۴۵۵۸ و شناسه ملی ۱۴۰۰۳۲۵۹۹۸۵ به استناد صورتجلسه مجمع عمومی فوق العاده مورخ ۱۳۹۹/۰۴/۳۰ تصمیمات ذیل اتخاذ شد: محل شرکت در واحد ثبتی تهران به آدرس استان تهران - منطقه ۱۴، شهرستان تهران، بخش مرکزی، شهر تهران، محله مرزداران، خیابان بهار، بن بست سوم، پلاک ۹-، طبقه اول کد پستی ۱۴۶۱۹۶۴۷۴۳ تغییر یافت و ماده مربوطه در اساسنامه به شرح فوق اصلاح گردید. ابوالفضل کشتکار به شماره ملی ۰۰۶۱۹۲۳۷۲۹ با دریافت کلیه سهم الشرکه خود به مبلغ ۵۰۰۰۰۰۰ ریال از صندوق شرکت از ردیف شرکاء خارج گردید. ابوالقاسم کشتکار جتائی به شماره ملی ۰۰۶۰۵۱۶۹۴۱ با دریافت کلیه سهم الشرکه خود به مبلغ ۵۰۰۰۰۰۰ ریال از صندوق شرکت از ردیف شرکاء خارج گردید. سرمایه شرکت از مبلغ ۲۰۰۰۰۰۰۰ ریال به مبلغ ۱۰۰۰۰۰۰۰ ریال کاهش یافت و ماده مربوطه در اساسنامه اصلاح گردید. لیست شرکاء پس از کاهش به شرح ذیل می باشد: متین توتونچی مقدم به شماره ملی ۰۴۴۰۸۷۶۰۶۰ دارای مبلغ ۵۰۰۰۰۰۰ ریال منیژه پناهی فر به شماره ملی ۰۰۴۶۷۰۰۵۵۲ دارای مبلغ ۵۰۰۰۰۰۰ ریال.
سازمان ثبت اسناد و املاک کشور
اداره ثبت شرکت‌ها و موسسات غیرتجاری تهران (۹۶۶۶۰۱)

آگهی تغییرات موسسه امین مشاور بصیر به شماره ثبت ۱۷۵۳۷ و شناسه ملی ۱۰۱۰۰۶۱۳۳۸۰ به استناد صورتجلسه مجمع عمومی فوق العاده مورخ ۱۳۹۹/۰۲/۱۱ و مجوز شماره ۹۹/۲۵۱۷۸۶ مورخ ۹۹/۴/۱ جامعه حسابداران رسمی ایران تصمیمات ذیل اتخاذ شد: آقای محسن رحیمی به شماره ملی ۵۰۱۰۲۲۱۷۸۰ با دریافت کلیه سهم الشرکه خود از صندوق موسسه، از ردیف شرکاء خارج گردید. سرمایه موسسه از مبلغ ۳۰۰،۰۰۰،۰۰۰ ریال به مبلغ ۲۷۰،۰۰۰،۰۰۰ ریال کاهش یافت. لذا ماده ۷ اساسنامه به شرح فوق اصلاح گردید. اسامی شرکای موسسه بعد از کاهش سرمایه و خروج شریک به شرح ذیل می باشد: - احمد فلاح به شماره ملی ۲۱۴۲۹۵۴۴۴۸ دارای ۱۲۰۰۰۰۰۰۰ ریال - محسن نظریان به شماره ملی ۳۷۸۱۷۳۴۹۶۱ دارای ۹۰۰۰۰۰۰۰ ریال - عبدالرحیم ماپار به شماره ملی ۱۷۵۳۹۶۶۹۸۱ دارای ۶۰۰۰۰۰۰۰ ریال.
سازمان ثبت اسناد و املاک کشور
اداره ثبت شرکت‌ها و موسسات غیرتجاری تهران (۹۶۶۶۰۲)